

هو

کتاب مستطاب

رجاء الفلاح

در شرح دعاء صباح از تألیفات جناب شریعت‌آب آقای

حاج شیخ محمد جعفر شاملی

الشهر بحاج شیخ آقا زید توفیق بهمت آقای

قامیرزا علیخان لشکری

ماه صفر ۱۳۶۷ (قمری) و دی ۱۳۲۶ (شمسی)

طبع گردید



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شیراز - چاپخانه مصطفوی

۱۴

۶۱۴

س



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در دفتر کتب کتابخانه ملی

بشماره ۱۰۴۶۰۱

ثبت گردید



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران

رَجَاءُ الْفَلَاحِ
فِي تَرْجُمَةِ الْعَصَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ
مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ وَلَعَنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
وَلَعَنُوا - چنین گوید محمد جعفر الشیرکاج شیخ آقا عفی عنه که این
مختصری است در ترجمه دعا و صباح نامیدم و در آن - رَجَاءُ الْفَلَاحِ -
آید که فلاح نام بر گیرند - و سند این دعا را مرحوم مغفور غلامه ایشان
خواص بجا خبر اهل بیت آنها بسلامه حضرت در جمله مجید هم بجا ذکر فرموده
و کان امیرا المؤمنین یذکره بعد رکعتی الفجر بعد الدُّعَاءِ - و دعا
را ذکر فرموده و بعد از آن دو سند دیگر میفرماید و میرساند بحد و الذخیر بعد
از آن میفرماید - و وجدته فی بعض الكتب سندا اخره - هکذا
قال الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ قَاسِمٍ حَرِّمَ السَّلَاطِي خَلْفَتُكَ بِسَفِينَةِ طَوْبِيلَه
مکتوب منها بخط سید محمد و بعد امیر المؤمنین و قاعد الغر المحجلین
لیث بنی غالب علی بن ابی طالب علیه افضل التحیات فامده صورته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا دُعَاءُ عَلِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَتْ
بِهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ - وَهُوَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ ذَلَعَ الْخَافَ وَكَتَبَ فِي الْخَوْفِ
كَتَبَهُ عَلَى بْنِ أَبِي ظَالِبٍ فِي آخِرِ نَهَارِ الْخَمِيسِ عَاشِيَةَ عَشْرِ شَهْرِ ذِي الْحِجَّةِ
الْحَرَامِ مِائَةَ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الْحِجَّةِ وَقَالَ الشَّرِيفُ ثَقَلَنَهُ مِنْ
خَطِّ الْمُبَارَكِ - وَكَانَ يَكْتُوبُ بِالْقَلَمِ الْكُوفِيِّ عَلَى الرُّقِّ فِي سَابِعِ
وَالْعِشْرِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ أَرْبَعٌ وَثَلَاثِينَ وَتَصْبِغُ مَاءً إِذَا تَجَرَّعَ
الْفَاضِلُ الْجَلِيسِي - وَرَسَلَهُ وَابْتِثَنَهُ عَنْ مَوْلَانَا وَهَاجَمَهُ
بِأَنَّ مَوْسَى الرِّقَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ رَدَى بَيَانُ هَذَا
الدُّعَاءِ - أَرَادَ لَكُمْ عَلَى الذَّخِيرَةِ الْعَظْمَى وَالْكَزْ الْأَوَّلَى كَانَ
حَقِّبْنَا لَكُمْ - وَهَكَذَا أَحَدُ ثَنَا آخِرُ رُؤْيَا عَنْ مَوْلَانَا وَهَاجَمَنَا وَجَمَّ
خِيَالَنَا مَوْلَى الْمَلِكِ الْعَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي ظَالِبٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَالسَّلَامُ مِنْ قِيسِ قَرَاءَةِ هَذَا الدُّعَاءِ وَالْعَالَمِ مَرَّ
مِنْ أَسْبَابِهِ مَا يَصِيرُ إِذَا وَصَلَ فِي خَطِّ الْخَلِيقِ مَعْرُوفًا كَرِيمًا وَلَا
يُظْفَرُ بِهِ عَدُوٌّ وَكُلٌّ مِنْ قَبْلِ رَدِّهِ إِلَى سَادَاتِهِ وَجَعَلَ الْعِدَاؤُهُ إِلَى
صَاحِبِهِ دِيَوْمٍ مِنْ مَوْتِ الْمَضَاجِيءِ وَيُوسَعُ سَلْبُهُ الرُّقِّ وَهُوَ
مِنْ وَضْعِ الْأَيْكُونِ فِي ظَنِّهِ وَفِي وَقْتِ الْمَوْتِ يَكُونُ الْإِيمَانُ
عَقْدَةً وَإِذَا أُنْفِثَ فِي قَبْرِهِ قَامَ مِلَاتُ مَعْرُوفًا وَجَنَدُ رَأْسِ الْقَبْرِ يَرِيكُهُ
وَيَدْخُلُهُ الْحَيَّةُ نَمَتِ الرُّوَايَةِ لَوْ شَرَعْتَ بِكَيْفِ الْإِشَاءِ اللَّهُ لَعَلَّ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقٍ تَبْلِجُهُ

خدا ای ای کی که بیرون آورد زبان صبح را با گویائی روشنائی او -
دَلَعَ - بمعنی استخراج زبان است - وَنُطْقٌ - بمعنی گویائی است و بَاءُ
در نطق بمعنی مصاحبت است و بَاءُ مصداق مصاحبت است که بمعنی مع
باشد و آن را باء و عالی نیز گویند - وَتَبْلِجٌ - بمعنی درخشندگی و روشنی است
پس تشبیه فرموده است صبح را بلسان و روشنی صبح را بنطق و گویائی
و چنانچه لسان و نطق ظاهر میگردد و مطالب قلبیه و اسرار خفیه انسانی همچون
بواسطه صبح و روشنی آن ظاهر و آشکار میگردد و آنچه مخفی و محجوب گردیده
است در تحت ستار طلمات شب و اضافه لسان صبح و اضافه نطق

بتبلیج اضافه مشبه به باشد مشبه و ممکن است که تشبیه فرموده باشد صبح و روشنی
از این طریق استعاره بالکنایه بشخص نطق و زبان آوریکه نطق خود کشف مستور است
از مطالب نماید - استعاره - شکافنده و افریننده صبح خدا است
از آنجا که مایه بنیم ولی بعد از آنکه بیرون آورد او را می بینیم چنانچه دعای ربیب
در همانوقت که شیخ بهائی ره در مفتاح الفلاح برای همانوقت ذکر فرموده
يَا فَالِقَ دُمْنٍ حَيْثُ لَا أَسْرَى وَخَرَجَهُ مِنْ حَيْثُ أَدَى الْخَ وَضَمِيرٌ مُرِيدٌ
بصباح -

وَسَرَّحَ قِطْعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِي بَغْيَاهِبٍ تَكْلِيحُهُ

ای کی که روانه ساخت پاره های شب تاریک را بپایه های درخشان آن -

سَحَابُ - بتشدید را و بمعنی ارسل است از سرحت الماشبه فی المرعى
 اذا ارسلتها الرعى - یعنی رها و روانه نمودم و کب خود را در چراگاه تا
 چرا نماید - قِطْع - جمع قطعه پاره از هر جز را گویند و مُغْطَلِم
 بمعنی تاریک و بی نور است و افاده تاریک میکند چه تاریکی از خود
 شب و لفظ لیل استغاده بنور - غیا هب - جمع غیب است
 اسم چله در فی است مثل جعفر جافر - بمعنی تاریکی و اضافۀ آن تبسج
 اضافۀ لامیه است و مقید اختصاص و باء در آن بمعنی مصاحبت
 و ملاست است - تلج تلج - بمعنی شوریدگی و در هم بودن کلام است
 و بقرینه مراعات مقابله پاره های شب تاریک مطابق با فقره
 اولی بطریق استعاره بالکنایه تشبیه فرموده بسبب اختفاء و
 احتجاب و اشتباه و التباس مصرات آنها بحیوانات گنک که قادر بر
 تکلم نیستند و ذکر مترج که بمعنی ارسال بچراگاه است علی سبیل التخیل است

وَاتَّقَنَ صُنْعَ الْفَلَاحِ الدَّوَارِ فِي مَقَادِيرِ نَبَرِّ جِه

یعنی ای کسیکه محکم و استوار گردانیده ایجاد و آفرینش فلک دوار را
 حالتیکه آن صنم و آفرینش ثابت است در اندازۀ های اظهار عظمت آن
 اتقان - محکم و استوار ساختن فعل است و صنم - ایجاد کردن شیئی
 است و در سوره غل فرموده است - صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ
 شَيْءٍ - آیه ۱۰ دَوَارِ صِبْغَهُ مُبَالِغَهُ - یعنی بسیار دور زنده
 و مقادیر - جمع مقدار است چون مصادیق که جمع مصداق است و مقادیر
 اندازۀ چیز است و ظرف در فی مقادیر و ترجمه مستقر است بقید

کائناتی مقام پر تشریف = این جمله حال است از صُنع الفلک
الدَّوَّار که مفعول به اتفق است و تخرج الظهار زینت نمودن است و
زینت فلک کو اکب ثابتة مثلاً لله در این است بقوله تعالى -
إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا زِينَةً الْكَوَاكِبِ - و در این کلام
است و کنجا بشن کر آنها نیست -

وَشَعَشَعَ ضِيَاءُ الشَّمْسِ نَوْرًا جَدِيدًا

ای کسیکه آمیخت و ممتزج ساخت روشنی ذاتی آفتاب را نور آفتاب
زبانہ کشی و التهاب آن در این چهار جمله را عادت به جمع را فرموده
و شَعَشَعَ الشَّيْءُ خلط بعضه ببعض آمیختن ضیاء روشنی و
فرق با من الضیاء و نور هو ان الضیاء و ما کان من ذات الشَّيْءِ
کما الشمس والنور ما کان مکتباً من شیه - الشمس فی اللغة
الکوب النھاری المعروف - تاجح - معنی زبانہ کشیدن شش
و اضافہ نور بتاج اضافہ لامیه و اختصاص ضمیر تاجح راجع است
بضیاء اشاره حضرت مهتجیه فرموده است بطریق استعاره
بالکنایه ضیاء ذاتی شمس را در حالت تحرک و متوج بحیمی مانع مانند
یا سخوان علی سبیل التخییل و تشبیه فرموده است مره اخرى بطریق استعاره
بالکنایه همان ضیاء و روشنی بمایع ممتزج را بزبانہ شش -

يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ

ای کسیکه دلالت و راهنمایی نمود بسوی معرفت ذات خود بذات

یا با آثار ذات خود - ایضا - از ظاهرهاست شریفه چنان برمی آید که
 اذعان بوجود حضرت واجب تعالی محتاج بدلیل و برهان نیست بلکه
 اوجیل تعالی همه مخلوقات را بحسب فطرت مغلوط بر شناختن تعالی خود
 فرموده و حاجت بآینه لال و آقامت برهان ندارد و حدیث من
 عرف نفسه عرفت تعالی محتمل در آن که اقرب معانی است با زبان شایسته
 تواند بود که چون بنده بجدی رسید که خود را بتواند شناخت بی وجود
 اسباب - بتواند مژدای خود را بدون اسباب و آینه لال از
 آثار شناخت و اینرا آینه لال از نفس وجود بر ذات واجب الوجود
 گفته اند - **نقشه** - طریق آینه لال و نظر برد و قسم است یکی طریق
 لیم است و دیگری طریق این است و طریق این را دو باب است یکی
 باب آیات انفسیه و یکی باب آیات افاقیه - اما طریق لیم اگر چه مصطلح در او
 این است که از علت پی بعلول برند و مقصود در اینجا آینه لال بوجود
 است بر اثبات واجب الوجود و تمسک حقیقت آینه لال صحت است
 بر خودی است که میفرماید **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** - و
 همچنین آیات و عبارات اربعیه و اخبار و تحقیقات دیگر که این مختصر کنی شکر آنرا
وَتَنَزَّ عَنْ مِجَالِئِهِ فَيَخْلُقُ قَائِمًا

ای کسی که درست از مشابیه و مماثلت با مخلوقات خود چه از قبیل
 جوهر و مجردات بوده باشند چه از قبیل اجسام و اعراض نزهه ای
يَعْدُ عَنِ الْمَعَاصِي وَالنَّزْهَةِ بِالْغَمْرِ الْبَعْدِ وَتَنَزَّ إِلَهُ تَعَالَى تَبَعِدُ
عَمَّا لَا يَحْجُوزُ عَلَيْهِ مِنَ النَّقَائِصِ وَتَنَزَّ إِلَهُ تَعَالَى تَبَعِدُ عَنِ الْمَجْمُوعِ وَتَنَزَّ
جَنَّتْ فِيهِ شَاكِلُهُ وَجَانَّتْ شَاكِلُهُ وَاتَّخَذَ فِي الْجَنَّةِ كَمَا فِي الْمَنَاجِدِ

وَجَلَّ عَزْمُهُ كَيْفِيَّاتُهُ

ای کسیکه بند و برتر است از فراهم آمدن کیفیات خود و ممکن است از کیفیات مخلوقات خود و در این سه جمله نیز مراعات سیج فرموده (ثلثیه) مراد نفی کیفیات است از او تعالی و کنایه فرموده بنفی ملائمت کیفیات از نفی کیفیات از متوله لیس الصفة حد محدود - و مناسب صفات غیر او تعالی است کیفیت و محمل است غیر کیفیات برگردد بسوی مخلوق مذکور و ضمن مخلوقات کما قبل فی قوله تعالی اَعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ اِنَّه رَاجِعٌ اِلَى الْعَدْلِ الْمَذْكُورِ فِي ضَمْنِ اَعْدِلُوا

يَا مَرْقَبُ رَبِّ مِنْ خَوَاطِرِ الظُّنُونِ وَتَعْدَعُنْ مِثْلَ اَخْطَا الْعَبُو

ای کسیکه نزدیک است و جودش مقیدتی و اذعان خلایق - و دور است از ملاحظه و درآمدن بحشم خلایق - لَا تَذْكُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يَذْكُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ لَطِيفُ الْخَبِيرِ - قَرُبُ بمعنی نزدیکی است قَرُبُ يَقْرُبُ از باب علم - وَقَرُبْتُ يَقْرُبُ از باب شرف و قَرُبُ يَقْرُبُ از باب نصر کما فی المَجْدُ - خَوَاطِرُ جمع خاطره بمعنی اندیشه که در دل ظهور نماید - وَظُنُونُ جمع ظن است بمعنی گمان و مراد از این فقره مقیدتی و اذعان است و اضمافه خاطر بظنون اضمافه باینیه است - وَتَعْدَعُنْ بمعنی دوری است - وَمِثْلَ اَخْطَاةٍ - نگرستن بحشم است - وَعِيُونُ جمع عین است بمعنی چشم -

وَعَلِمَ بِمَا كَانَتْ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ

و داناست هر چه یافت شد پیش از ثبوت و تحقیق آن چیز عرض از نبات
 تحقق علم ازلی است بجمیع کاینات قبل از ایجاد و تکوین و در این سه جمله نیز
 مراعات سبح را فرموده (بدانکه) عَلِمَ از افعالی است که مقتضای
 و مقبول نماید هرگاه مقصود علم بشی و صفت ثلثی بر دو باشد چنانچه گوئی
 عَلِمْتُ زَبْدًا قائمًا که در اینجا مقصود بزید و قیام زید بر دو است
 و هرگاه مقصود علم بشی باشد فی نفسه نه علم بر صفتی که غایت نماید بیک مقول خاص
 در این فقره مذکوره واقع شده و حرف با و در کلمه با کان زاید است و بهمه تاکید
 معنی است - و کان و یکون - در این فقره کانه تاء است بمعنی وجود
 تحقق و در دعاء عدیه است - و کان علیما قبل ایجاد العلم والعلة
 خداوند عالم است بر معلومی تغیری در علم او نیست و علم او با شیا پیش از
 وجود آنها تفاوت با علم او بعد از وجود آنها ندارد و در ازل می دانست آنچه در ابد
 الا باو هم میرسد و جمیع اشیاء مانند ذرات هوا و قطرات دریا با وعد و متقانی
 کوهها و برگ درختان و یک بیابان و نفس زدن جانوران نزد علم او همیست
 قدا کرده - در این سه جمله نیز حضرت مراعات سبح را فرموده -

يَا مَنْ ارْقَدَ بَنِي فِي مِهَادٍ آمِنَةٍ وَآمَانَةٍ

ای کسیکه خوابانید مرا در فراش و بستر امن و امانه - دُفَا و بضم النون
 و بضم الميم تخته بنوم الليل واده ای آمانه مهاده جمع او مده و
 آمده آمده بر وزن کتاب که جمع او کشت و لسان که جمع او آسن آمده و قوله
 أَلَمْ يَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ای فراشا و مده آنچه میناشود برای بسی مینی
 که هزاره و جمع مده مهاده بر وزن هم که جمع او سهام میباشد و آمین
 طمانینه النفس و الامان و الامانه مصدران و قد لیست عمل

الْأَمَانَةُ فِي الْحَالَةِ الَّتِي يَكُونُ عَلَيْهَا الْإِشَارَةُ فِي الْأَمْنِ -

وَأَيْقَظَنِي إِلَى مَا مَنَحَنِي بِهِ مِنْ مَنَنِهِ وَإِحْسَانِهِ

و بیدار گردانید مرا بسوی چیزیکه بخشش فرموده مرا بآن از نعمت خود و احسانهای خود - ايقاظ - و ايقظني اي بنبهني من النوم - متوجهها الى ما منحتني اي اعطاني بي و الضمير اجمع الى ما اومن في من منته من بياينه للموصول - (خلاصه) ايقاظ بمعنى بیدار گردانیدن است و تعديه آن بآلی متضمن معنی توجیه و دعوت به نسبت است و مادر ما منحتني ما موصول است و ضمیر به عاید است بمادر منحت بمعنى عطا است و من در من منته بیا نی است و من جمع من است به تشدید نون بمعنى نعمت و احسان و سیکونی کردن و مقصود اظهار و اخبار است بآنکه همیشه خایر نسبت بای نماندایی و اعطایای الی گردیده ام (کقولہ) وَ كَرَّمَ مَوْجِبَةً - هَبِئَةً قَدْ اعْطَانِي -

وَكُفْتُ السُّوءَ عَنِّي بِيَدِهِ وَ سُلْطَانُهُ

و بازداشت دست بای بدیر از من بقدرت و قوت خود کفت بمعنی بازداشتن است از کاری و اکف جمع کف است بمعنی دستها کف الشيء منعنه فعل است مضارعش يكف و انا اكف جمع کف بمعنی مصدر است الیه او الراحه مع الاصابع جمع اكف و كفوئف مثل نفس که جمع او نفس و نفوس آمده است - و سوء بمعنی بدی است و چیزیکه تنفر نماید از آن نفس آدمی - و عننی متعلق است بکف و مراد از بد قدرت و قوت است و سلطان بمعنی غلبه و استعلا است و تشبیه فرموده است بطریق استعاره

با الکنایه سوء و بدی را بشخصی که در مقام مخاصمه و مغالبه باشد و اضافی
فرموده است گفت را بسوء علی سبیل التحیل غرض آنکه جمیع انحاء و بدیهه را
انمن باز داشته بحدت و غلبه خود - کتوله و عطفه مخوفه فتد
کفائی در این سه جمله نیز مراعات بمعراج فرموده -

صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ الْبَيْتِ فِي اللَّيْلِ الْأَلْيَسِ

یا خدا یا رحمت فرما بر اینهای بسوی خودت در شب بسیار تاریک
صلوة بمعنی دعا است یعنی طلب رحمت نمودن و چون نسبت بخودت
دهند مجر و معنی رحمت از آن اراده نمایند مجازاً و رحمت خدا بر آنحضرت
عبارت است از تعظیم شأن آنحضرت در دنیا با علاء و ذکر و اظهار دعوت
و ترویج ملت و ابقاء و تشریع آنحضرت و در آخرت بشفاعت است و
تضعیف اعدا و مشوشت و دلیل بمعنی راهنما است چنانچه راهنمای فرمود
تمام کاینات را و لیل الیل یعنی شب بسیار تاریک و ظلمانی و مراد در اینجا شب
ظلمانی کفر و ضلالت و تاریکی جاهلیت است که آنجا بمانند چراغ روشن چنانچه
تعبیر شده سِرَاجًا مُنِيرًا إِنَّا جَعَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَهَدَيْنَا
إِلَى اللَّهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا مبعوث شد و راهنما شد .

وَالْمَاسِكِ مِنْ أَسْيَابِكَ بِجَبَلِ الشَّرَفِ الْأَطْوَلِ

یعنی رحمت فرما بر تمسک جوینده از جمله و سیال و سباب تو بر پیمان بزرگوار
بسیار بلند و الماسیک عطف علی الدلیل بقمسك الشئ و امسك به
و اعتصم به - در نسخ مجاز الماسک است و معنی از نسخ الماسک میباشد سباب

جمع سبب است. السَّبَبُ الحَبْلُ وَكُلُّ شَيْءٍ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى غَيْرِهِ
و در اصل وضع سبب یعنی رسانیت که باین بعضی غصان و ذروع شجر را
بر بعضی دیگر بنده بجهت ارتقا و بالا رفتن و در عرف و اصطلاح وسیله و علت
هر چیزی را گویند و مناسبت میان لغوی و اصطلاحی ظاهر است
و باین در حیل صد فعل است و مشرف یعنی بزرگواریست و اضافه
جمل مشرف اضافه مشبه به است بمشبه یعنی که مثل حل است در بزمی
از افتادن تهاک مذلت و خواری و ذکر تمسک ترشیح التشبه و آمل
فعل التفضیل است یعنی بلند تر مستعمل بالالف و لام و الف و لام در
این مقام اشاره است بعد خاص نزد مسکن و کسر و أطول با وجود منع
صرف بعلة و تنقیض است برای جمل الشراف و وزن فعل سبب
و خول لام منصرف شده چرا که باب غیر منصرف تمام می شوند بکسر
و رحین اضافه یا و خول لام منصرف شده چرا که باب غیر منصرف تمام
می شوند بکسر و رحین اضافه یا و خول لام و مراد از جمل الشرف یا قرآن مجید
است کافی بحديث عن النبي ﷺ القرآن جعل الله المتين النخ - یا
تمام است آنچه مخصوص بانحضرت بود از اسباب قرب بخدا و بر هر تقدیر
تقریب جمل الشرف از باب یتیمه سبب است با هم سبب -

وَالثَّامِعُ الْحَسِبُ فِي ذُرْوَةِ الْكَاهِلِ الْأَعْمَلِ

یعنی رحمت فرمائی خداوند ابر صاحب خلوص و پاکیزگی حسب و فضایل
آیا که ندا علی مرتبه و دوش مرد سطر قوی است - ناصع - نفع الشیء
كَانَ خَالِصًا فَإِنَّ الثَّامِعَ وَالنَّصِيعَ الْخَالِصَ لَصَافِي يَخَالِ

عَبَّ نَاصِعُ خَالِصٌ مِنْ كُلِّ لَوْمَةٍ كَمَا فِي الْمُنَجِّدِ، حَسْبُ مَعْنَى فَضْلٍ
 بَادِهَتْ كَمَا أَنَّ بَابَنَا مَفَاخِرَتْ بِنَمَائِدِ - ذُرْوَةٌ بِضَمٍّ وَكُسْرٍ ذَالِ مَعْنَى
 عَلَى مَرْتَبَةِ أَرْمَاتِ بِهَرِيزِ هَسْتِ - وَالذَّرْوَةُ بِالْكَسْرِ وَالضَّمِّ
 مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَعْلَى رَفِي الْمَجْمَعِ، وَمِنْهُ الْحَدِيثُ ذِرْوَةُ الْأَسَدِ
 وَسَنَامُهُ الْجَهَادُ وَمِنْهُ قَوْلُهُ رَعٍ، عَلَى ذِرْوَةٍ كُلِّ بَغِيرٍ شَيْطَانٍ
 وَكَأَمَلِ مِثَالٍ بِرَدِّ شَانِهِ هَسْتِ وَأَعْبَلِ أَفْعَلَ صِفَتِ هَسْتِ وَمَعْنَى
 سَطَرٍ وَقَوِي هَسْتِ - أَعْبَلِ ضَمٌّ وَغَلْظٌ - الْمُنَجِّدُ - وَكُسْرُهُ آتٍ بِهَا بِر
 صِفَتِ الْكَامِلِ هَسْتِ وَبِأَنَّكَ صِفَتِ رَائِزٍ مِثْلُ أَفْعَلٍ تَفْضِيلٌ وَخُلُوعٌ
 وَتَمْوِينٌ جَائِزٌ نَسِيتُ بِجَهَةِ مَنْعِ صَرْفِ الْعَلَمَيْنِ مَوْجُودَتَيْنِ وَرَأَى مَعْنَى وَصِفَتِ
 وَوَزَنَ لِفَعْلٍ لَكِنْ فِي حَالِ السَّلَاحِ مَعْنَى وَصِفَتِ أَرَأَى سَبَبٌ خُلُوعٌ لَامٍ
 لِعَرَفِ بِرَأَى كُسُورٍ وَآتَى مِثْلُ وَغَلَا صَدْرُهُ وَكَامِلُ عَمَلٍ عِبَارَتِ هَسْتِ
 أَرَعَايَتِ رَفَعَتْ وَبَلَدِي -

وَالثَّابِتِ الْقَدَمِ عَلَى نَحَالِيفِهَا فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ

بِعْنَى رَحْمَتِ فَرَامَعْدَاوَنَدَا بِرَأَيْتِ قَدَمِ بِرَمَكَانَهَايَ مَرَّاشِيبِ لِقَرَنَدِ
 أَنَّ حَالِ كَوْنِي كَمَا أَنَّ مَكَانَهَايَ مَرَّاشِيبِ لِقَرَنَدِ وَرِزْمَانِ أَوَّلِ بُوْدِه
 ثَبَاتٌ بِمَعْنَى اسْتَوَارِ مِثْلُ ثَبَتٌ فِي الْمَكَانِ أَيْ اسْتَقَرَّ بِرِثَابِ
 قَدَمِ بِمَعْنَى اسْتَوَارِ بُوْدِنِ وَتَامِ اسْتِ الزَّحَالِيفِ جَمْعُ زَحْلُوفَةٍ وَهِيَ الْمَكَانُ
 الْمُنْعَدُّ لِلْأَمَلِ وَصَفُهُ الثَّابِتِ الْقَدَمِ عَلَى نَحَالِيفِهَا فِي
 الزَّمَنِ الْأَوَّلِ أَيْ قَبْلَ الْخَلْقِ وَتَحْمِيلِ الدُّنْيَا وَإِنْ لَمْ يَحْمِلْهَا
 ذَكَرَ لِعَلْوِ مِثْلُهَا وَالْكَلامُ اسْتِعَادَةٌ لِلْمَجْمَعِ وَقَبْلُ الْأَطْهَرِ

يُوجَعُ الظَّهْرُ إِلَى الْقَدَمِ كَمَا يُقَالُ الْإِقْدَامُ - زَمَنٌ - يَقَعُ زَائِي
 معجمه معنی زمانه و روزگار است - اَوَّلٌ - اَفْعَلٌ تَقْفِیلٌ است و وجود
 کثره بر آن بر صفت با وجود منع صرف همان است که در اصل معلول
 گذشت - نَكْنَةُ - اَصْلُ اَوَّلِ اَوَّلٍ بوده و او اَوَّلٌ اندامی اندام
 نموده اند و هاشم متصل نیست بجهت آنکه فاء و عین از آن حرف علت است
 و فعلی که فاء و عین آن حرف علت باشد مستعمل نمی باشد و گاهی از استنوا
 استعمال نمایند در این صورت فعل محض است منسوخ از معنی و صفت و
 ممر ب و منصرف است و معنی ابتداء و منصوب است بنوع غافض یا
 بر تیز بودن و گاهی مضموم استعمل میشود مثل سایر ظروف مقطوعه از ضافه
 و متعلیل و ظرفیت مانند قَبْلُ و بَعْدُ - اَشَادَهُ - اِذَا كَانَ ثَابِتُ الْقَدَمِ
 فِي بَدْوٍ اِلَّا سَلَامَ كَانَ كَحُلِّ جَدِّهِ وَ جَبْنِ نَصْحِهِ بِطَرَبِ اَقْلَاقِ وَ دَيْنِ
 چهار جمله آنحضرت ۴ مراعات بجمع را فرموده من المتن -

وَعَلَى إِلِهِ الْأَخْيَارِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَبْرَارِ

و رحمت خدا بر آل او که یکی گنندگان و برگزیدگان و بنحوا را نند آل
 و لغت موافق آنچه صاحب صحاح گفته اَلِ الْبَحْلِ اِهْذِهِ عِيَالُ دَوْلَةٍ
 اَيْضًا اَتْبَاعُهُ - و این اثر در نهایی گفته و هو فی اللغة يقع على
 الجميع - و آنچه از بعضی وارد استعمالات و اطلاق است اهل معارف
 میشود آل بعضی سرزندان است یا بعضی از اقارب که اختصاص نامی
 داشته باشند و موافق کلام الهی و بعضی از اخبار که از حضرت صادق
 روایت شده آل ذریه و اتباع نیز میباشد اما کلام الهی و آخر قنا

آل فرعون و ارباب فن تصریح کرده اند بر سببیکه اصنافه نمی شود آل مکریدی
 عقلی که سبب مشرف و بزرگی باشد بحسب دین و دنیا یا بحسب دنیا تنها
 مثل آل رسول و آل ابراهیم و آل فرعون میان علماء شیعه و آل سنت خلافت
 است و آل نبی و علماء سنت راسته قول است چنانچه اذیح مسلم بر می آید
 اقل که تمام است را آل دانند و دوم قول چنانچه که نبی یا شمر و نبی
 عبد المطلب را آل دانند و سوم چنانچه که تمام ذریه و آل بیت آنحضرت
 آل دانند و نزد علماء شیعه رضوان الله علیهم حقیقه مشرعی است و امام
 معصومین و معصوم و اخیره و دلائل قاطعه آل حضرت عسکرت معصومین
 آنحضرتند که مطهر و منزله منقطع نایب از از کتاب قبایح پس مراد از آل آن
 حضرت ائمه اثنا عشر و قائم است حضرت خیر البشر که اصحاب عصمت باشند
 و آل مسل بوده بعد از قلب بار بجز از جهت اتحاد مخرج قلب نبوده
 اند بجز را بالف - و اخیار - جمع خیر هم تفهیم مختلف اخیر
 بعضی دیگر گفته اند جمع خیر باشد یا به تحفیف مختلف خیر صیغه مبالغه است
 الْمُصْطَفَيْنِ جمع مصطفی یعنی برگزیده هم مصطفی از باب افتعال بعد از
 بدل شدن تا و باب افتعال بطا و چین فاء الفعل صاوست و در اصل مصطفی
 بوده صمته بر یا ثقیل حذف شد التواء ساکین بین یاء و واد و واد افت
 مصطفین شد و مصطفون در مقام رفع نیز بوده یاء قلب بالف و الف
 بالتواء ساکین افتاء و مصطفون یعنی برگزیده کن - آبرار - جمع بر است
 یعنی منبک و رفیع یاء و تشدید را و در المنجد است ربه
 بَرَّاءَةٌ قَوَّیَّةٌ و بار جمع ابرار -
 وَ افْتَحَ اللَّهُ لَنَا مَصَادِیْعَ الصَّبَاحِ بِمَفَاتِیْهِ

الرَّحْمَةِ وَالْفَلَاحِ - و بختی خدای خداوند از برای ما و برای
 صبح را بگوید های آفرینش و دستکاری از و سادس شیطان تا از این
 ابواب فایز به ارسلام شویم مصداق دین - جمع مصراع و مصراع
 نای در را گویند - و مقایح و مفتاح - کلید است و فلاح بمعنی -
 نجات و دستکاری است و ظرف لنا لغو و متعلق با فتح و ذکر مصراع
 المصباح بعد از آن ایضاح بعد الا بیام که از تمام اطناب در
 کلام است تواند بود چنانچه در آیه کریمه - رَّبِّ اشرح لی صدری
 گفته اند چه ذکر لنا استفاد و معلوم گردد و مطلب مستکم که فتح و گشودن
 چیزی است که متعلق باوست و ذکر مصراع المصباح توضیح و تفسیر
 آن نماید و این فقره مشتمل است بر استعاره بالکنایه و استعاره بحقیقه و
 ترشح تشبیه فرمود مصباح را ابواب مقبول بطریق استعاره بالکنایه و اثبات
 مصراع که از لوازم باب است برای آن فرموده بطریق تحسین و البقاء فتح
 مصباح فرموده علی سبیل الترشیح و تحقیقات دیگر اینجاد دارد که مقام -
 کنجایش ندارد -

وَالْبَيْتِیُّ اللَّهُمَّ مِنْ أَفْضَلِ خَلْقِ الْهَدَايَةِ وَالصَّلَاحِ

و بیویشان مرا خداوند از بهترین خلعت های راه نمائی و شایستگی الباس
 به نشاندن است خلع جمع خلعت است بر وزن قِطْع که جمع قطعه است
 و جمع کمتر است و هِدَايَتٌ بمعنی راهنمایی و مراتب آن نامتناهی
 است و صلاح - بمعنی شایستگی است و اضافه خلع به ذات و
 صلاح اضافه مشبه به است بمشبه و الباس ترشیح التشبیه است

وَأَغْرِسُ الْأَهْمَامَ لَوْ ظَمِنَاكَ فِي شَرْبِ جَنَانِي *
 مَنَابِيعِ الْخُشُوعِ - و بکار خداوند از جهت رحمت و بزرگی که تو
 راست در حوض های دل من چشمه های فروتنی را غرس یعنی در
 نشاندن است و عظمت یعنی بزرگی و لام در آن لام اجل و قبل
 می باشد مشرب بفتح شین و در بعضی از نسخ می شرب بکسر شین که
 نصیب از آب است - و لکم مشرب - و کل شرب مختصر
 و اضافه آن بجنان یا ضافه لایم است جنان بفتح جیم یعنی دل است
 و مَنَابِيعِ جمع مینوع و مینوع چشمه را گویند و خُشُوع یعنی فروتنی است
 و اضافه مَنَابِيعِ مَنَابِيعِ ضافه لایم است ظاهر اینست که تشبیه فرموده باشد
 بطریق استعاره امور را که مقارن خُشُوع و لازم خُشُوع است از
 از امثال او امر و نواهی که هر یک در ایای قلوب و از آله ادناس منزه
 و نوب بمنزله چشمه زلال است مَنَابِيعِ و این تشبیه معمم گشته اضافه مَنَابِيعِ
 را بخُشُوع و تشبیه فرموده مره اخروی بطریق استعاره با کنایه همین امور
 تشبیه مَنَابِيعِ را که تعبیر از آنها بلفظ مَنَابِيعِ شده با شجار سغریه ثابت
 الاصل را سخ العرق در انساج و اثمار عنایات و فیوضات الهیه و ذکر
 فرموده علی سبیل التحنیل و ذکر مشبه در استعاره با کنایه است از
 اگر بلفظ موضوع له باشد یا بلفظ غیر موضوع له چنانچه در ما نحن فی بلفظ غیر موضوع
 که و قشده خلاصه کلام در این مقام تشبیه شده امثالات او امر و نواهی
 الهی از حیث احیای مستلوب و اثمار ذنوب بچشمه های خوشگوار
 از حیث است انساج و اثمار بدخست های مایه -

رَحَاءُ الْفَلَاحِ

وَأَجِرْ اللَّهُمَّ لِحُبَّتِكَ مِنْ أَمَّا قِي زَفَرَاتِ الدُّمُوعِ

یعنی دایم دستم گردان خداوند از جهت خوف و ترس از خودت از گوشه
بای چشم من سیلان کردن استغفار را یار و ان گردان استغفار سیلان
کننده را - آخر جریان یعنی روان گردانیدن جسمی هم آمده -
المصير وفي ما دل على الحركة والاضطراب ان يكون على وزن
فعلان كغليان وجولان وحققان وسيلان وحسبان
وهيبت بمعنى خوف ویم است ولام لام جبل وبعس امل
جمع ثواق بضم میم گوشه چشم اوجع آفاق مثل بحر و ابار که در جمع آن غل
و قلب واقع شده است - زفرات - جمع زفره است یعنی سیلان
کردن انگشت - و دموع - جمع دیمع است یعنی اشک چشم و اضافه
زفرات به دموع اضافه لایه است - وقاضی میر حسین میبدی
در شرح دیوان گوید اضافه بیانی در کلام عربی است شایع در شعر و اضافه
صفت بموصوف و موصوف بصفت پیچ اشتیاج به تکلفاتی که در کتب
نخوبه است نیست -

انجام از جهت
از باب افعال

وَأَدِّبْ اللَّهُمَّ نَزَقِي الْخُرْقِ مَنِّي بِأَرْمَةِ الْقُنُوعِ

باصلاح آوردن اندامی و درشتی و بد خوئی نفس را بهار بای خوری
و فروتی تا در باب تعلیل یعنی ادب کردن و باصلاح آوردن
است - و نَزَقِ - یعنی نون و فتح زاء و جمع یعنی سبکی و تنیدی نمودن
النزق مصراخفه في كل امر - العجالتك بحمل و خلق

الْمَجْدُ - خُوق بضم خاء و همزه و سکون راء، جمله درشتی و بد خوئی و خلاف
رفت است - و آزمته - جمع زمام یعنی مهار است و علی القیاس از
ممه پهاش بعد از نقل حرکت میم با قبل در میم ادغام آزمته شد
و قسوع بضم قاف مذلت و خواری است و شاید تشبیه فرموده باشد
سبکی و تنیدی نمودن را که ناشی از بد خوئی و درشتی است بر کوب سکرش
بطریق استعاره با لکنایه و ذکر زمام و مهار تجربه تحسین است -

الهِ انْ لَمْ تَبْدِ اِنِّي الرَّحْمَةُ مِنْكَ بِحَسَنِ التَّوْفِيقِ

فَمِنْ السَّالِكِ بِنِيَالِكَ فِي وَاِضِحِ الطَّرِيقِ رَوْفِ
لِعَبْضِ النَّسْخِ فِي اَوْضِحِ الطَّرِيقِ - یعنی ای خدا ای من اگر پیشی نیکرفت
مرا رحمت از جانب تو بیکوئی توفیق پس که بود راه برنده مرا بسوی
طریق تو در حالتیکه آن طریق روشن یار و شن ترین راه باشد اله
بمعنی خدا است اضافه شده بیا، شکم بجهت استعطاف و دراصل الی
بوده حرف مذاتجه تعظیم نادای محذوف شد ابتدا بمعنی پیشی گرفتن
است اینجا فعل چون لمر جزم داد نون و قایه و یا، شکم در وصل رحمت
و در تحت بمعنی بخشش و رافت و مهربانی است و شن بمعنی نیکوئی است
و با و در آن با و سبب یا با و ملا به است بمعنی مع و در خیر حال و اضافه
اش توفیق اضافه لامیه است یا بیانیه - توفیق هیا گردیدن و ما و
شدن سباب است بجانب مطلوب خیر و سالیك بمعنی راه روند
و اسم فاعل است بمعنی ذاهب و داخل و با و از برای تقدیه و مفعول دیگر

و دیگر آن مقدره - و آن طریق است - و بی واضح الطریق حال است
از مفعول ثانی و طریق مقدره است - و الیایک - صفت است
از برای مفعول قدر که طریق است - و واضح - بمعنی روشن است
و در بعضی نسخ اوضح است - و آن فعل تفضیل است و اضافه بطریق
شده و طریق مضاف الیه معرفت بلام جنس و مفید عموم -

وَأَنْ أَسْأَلُكَ لِقَائِي لِأَمَلٍ وَالْمَعْنَى

فَمِنْ الْمُقْبِلِ عَشْرَاتِي مِنْ كِبْوَةٍ الْهَوَى -

یعنی و اگر و اگر بگویم و مرا بردباری تو بکشایند و آرزو و خواهشهای
که خواهد بود در گذرنده و عفو نمایند و لغزشهای من که ناشی است
از لبر و آمدن من از پیروی هوا و هوس - استأمر - بمعنی و اگر در
است - الا ناه الوقار و الخلم الا انتظار و التمهل
المتعبد - پس اناست بر وزن حیات بمعنی پروباری است و قفا
معنی کشایند و اضافه قائد باطل و معنی اضافه مشبه به است به
مشبه - و آمل - بمعنی آرزوست - و جمع جمع مشبه بجمع و
سکون نون و تخفیف یا مفتوحه بمعنی میل و خواهش است و تمهیل
معنی در گذرند و عفو کنند - و عشرات - جمع عشره بمعنی زلفت و
لغزش قدم است - و کبوة - بفتح کاف و سکون باء لبر و آمدن
است - کبا الوجه یکیوا - و از این ماوه است - ان الجواد قد
یکیوا - و هوى - خواهش میل بجزای است و اضافه کبوه بهوى

اضافه سبب است سبب - کانه حضرت را تشبیه فرموده است بطریق
استعاره و او خویشش بای نفس را بر کوبی که برود در میآید و صاحب
خود را بهلاکت می اندازد -

وَإِنْ خَذَلْنِي فَخَرُّكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ

فَقَدْ وَكَفَلْنِي خِذْلًا لَكَ الْإِحْيَاءُ النَّصِيبُ وَالْحَرَمَانُ

یعنی و اگر و اگر نگذار نماید مرا بخودم نصرت و یاری نفرمودن تو به تمام محاربه و
جنگت نفس و عقل من باشد شیطان یا با نفس انار و شیطان پس تحقیق
که و اگر نگذاشته است مرا ترک نصرت تو در مقام و محل رنج و مشقت و
امیدی - خِذْلًا لَكَ - بگردد معجزه معنی خوار کردن و یاری نمودن
است - نصرت - بمعنی یاری نمودن است - و مُحَارَبَةٌ - بمعنی جنگ
و کارزار کردن و مراد از النفس - بدانکه - ممکن است مراد نفس ناطقه
و ناسوت باشد که آنرا عقل و نفس مطمئنه نیز گویند در اینصورت مراد از محاربه
نفس و شیطان محاربه عن النفس و شیطان خواهد بود و احتمالات دیگر هم
در این باب میباشد ولی این احتمال اقوی خواهد بود - وَكَلْنِي - بفتح واد
و سکون کاف و اگر نگاردن است (وَحَيْثُ) از ظروف مبینه برتم
است و بمعنی جابه و مکان - وَنَصِيبٌ - بفتح نون و صاد مهمل بمعنی
رنج و مشقت و مضایف الیه حیث واقع شده چه اضافه حیث بکلمه
یا فیله و انما نیست بلکه گاهی بمجر و اضافه نمایند چنانچه در این فقره
شریفه است - حَرَمَانُ - بمعنی ناهامیه می است -

إِلٰهِي أَتَرَانِي مَا أَنْتَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْأَمَالِ أَمْرٌ

عَلِفْتُ بِأَطْرَافِ جِبَالِكَ الْإِيجِينَ بِأَعْدَتِي

ذُنُوبِي عَنْ دَارِ الْوَصَالِ - ای خدا ای من ایامی

یعنی مرا یعنی تحقیق که می بینی و می بینی مرا که نیلند و ام درگاه تو از
برای امری مگر بجهت آرزو ما بلکه آیا چنانکه زده ام با سبب تو یعنی
چنانکه در زده ام با سبب زینچ عالی مگر و قتی که دور گردانند
است مرا گنا مان من از نزدیکی بحضرت تو - و ویت - نسبت برود
کار عالم یعنی علم است و همزه استفهام جهت تحقیق و تشبیه آن و ویت
یعنی علم اقتضای و مفعول بنمایه مفعول اول یا و مکمل و ثانی جمود و الیقین
إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْأَمَالِ - و کلمه مانافیه و الّا کلمه استثنای مفرع از نفی
است و واقع در موقع مستثنی منه - وَحَيْثُ تَعْلِيْلُ يَسْكَالِي
و اول در نظر اقرا ظر و ثانی اشهر - امال - جمع ال یعنی آرزو مانند
اثر و آثار - و امر - منقطه است یعنی بل یا یعنی همزه استفهام
و اضراب و استنکار از کلام اول - وَعَلِفْتُ - بکسر لام از باب
علم یعلم و هم از باب ضرب یضرب و مصدرش علق بفتح عین و
سکون لام و علق بکسر عین و سکون لام هر دو می آید یعنی مثبت
گشتن و چنانکه زدن بجزی است - وَجِبَالِ - جمع جبل است یعنی
ریمان و مراد از آن سبب موصله بمقاصد الیه است - و الّا

وَالْأَجِينَ بَاعِدَتْنِي - استیاء و سفاغ از نفسی دستغداد از انکار است
و مراد از دارالوصول و در قرب بحضرت اقدس احدیت است و حاصل
معااین است که دایم اقبال من بدرگاه تو از برای آرزو و پادشاهیات
تفانیته بوده و هرگز نبوده که تو سل با سبب قریب توجه باشم که
متصف بکناه نباشم چه من در هیچ حالی غالی از کناه نبوده ام غرض
اعتراف بعدم قیام بحقوق بندگی و توبیح نفس است که عمل خالص از
وی صادر نگردیده است -

فَيْشَ الْمَطِيَّةُ الَّتِي امْتَطَيْتَ نَفْسِي مِنْ قَوَاهَا

پس چه بد مرکبی است که سوار شد و بر آن نفس من از هموس خود سوار شد
که دم گمانم کلمه مدح و قافاء عاطفه است و مفاد قافاء عاطفه حصول
مضمون آیه است عقیب قبل در زبان واحد بدون هر لفظی تراخی
مطیئة - الدابة مطوئی سیرها - یعنی مرکب است - و الی
موصول و مخصوص بدم - و امتطیت - صلی الی و امتطاء عبارت
است از اخذ مطیة و عاید بموصول که ضمیر مفعول است محذوف بتقدیر
امتطیتها و نفسی فاعل امتطت - و من قواها - بین مفعول محذوف

قَوَاهَا لَهَا لِمَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُنُونُهَا وَمِنْهَا

یعنی پس هر محمدا و چنین است آه از برای چیزی که زفیت داده انجیز
را برای نفس من گمانها و آرزوهای او قافاء و قافیه فصیح است
مفصیح از شد علی محذوف که مستغاد از فقرات سابقه گردد

وَأَهْلًا - کلمه ایست که مستعمل می باشد در مقام استعجاب از خوبی چیزی
و در مقام تلمع و تاسف بر چیزی و مراد در اینجا معنی خراب باشد
و نصبش بر مصدریت است و منقول مصدریت و قائم مقام مصدر و
بجای تَأْتِي تَشْفَاهُ مستعمل شده و بتقدیر تَأْتِي تَشْفَاهُ شَلَّ أَهْلًا مِنْكَ
که یعنی تَوَجَّعًا مِنْكَ است بتقدیر تَوَجَّعْتَ مِنْ تَوَجَّعًا مِنْكَ و محتمل است
که بعد از نقل مصدریت منقول بسم فعل باشد و در این صورت منصوب بخوابد
بود بلکه مفتوح و بنی بر فتح و تنوین هت تکیه خواهد بود مثل تنوین در صیه و میه که
بنی بر سکونند و تنوین در آنها جهت تنکیه است نهایت آنکه وَاوَّاءُ بر تقدیر اسم
فعل بودن از اسمائی است که لازم القوین است مثل وِیَاءُ بخلاف صیه
که منوون و غیر منوون هر دو استعمال میشوند و بر هر تقدیر لام در لما سولت
جهت بیان تشافف است کما فی سفیالک و کما فی هیئت لک
و ما موصوله یا موصوفه است و تنوین بسنی آراستن و زینت دادن
و سهل و آسان و نمودن است امر عظیم است ما خود از رسول معنی استرخا و
ضمیر مفعول در آن محذوف است راجع بما -

وَتَبَّاهُا لِحُجْرَاتِهَا عَلَى سَيِّدِهَا وَمَوْلَاهَا

یعنی هلاکت با و از برای نفس من بسبب جرات با و آقا و صاحب
خود تَبَّاهُ مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر تَبَّاهُ و تَبَّاهُ
یعنی خسران و هلاکت است - حُجْرَاتُ - یعنی دیری نمود و لام در آن
بجهت تعلیل - و سَيِّدُ - یعنی آقا و بزرگ و کسیکه مغلوب غضب
خود نشود و کسیکه فایق شود بر قبیله خود از جهت خیر و نیکی و مکارم

اخلاق و یکدیگر علم و بر دبار باشد - و مولا - یعنی خداوند و صاحب است

الْهِ قَرَعْتُ بَابَ رَحْمَتِكَ بِبَدْرِ جَانَّتْ

یعنی ای خداوند من گو بید و ام در رحمت برای تو را بدست امیده خود
 قَرَعْتُ - بشدت گو بید ن و با و استعانت است و ظاهر نمیت
 که همیشه فرموده رحمت الهی را بطریق استعاره با لکنایه بمسیت و ضایفه
 باب بر رحمت و ذکر قرع که از ملائمات باب است علی سبیل التحنیل و التخیل
 و تشبیه فرموده است رجا و امید خود را بطریق استعاره مذکور
 بشخص و اضافه بد آن فرموده علی سبیل التحنیل -

و هَرَبْتُ إِلَيْكَ لِأَجْيَا مِنْ فَرْطِ أَهْوَايَ

و گر نخم بسوی تو در حالتیکه پناه گیرنده ام بنوا از بسیاری هوای
 نفس خود - هَرَبْتُ - گر نختن است - و لاجبی - پناه گیرنده و
 منصوب است بر عالیت و من فرط اهوائی متعلق بر هربت و اشاره است
 به فِرَّوْا إِلَى اللَّهِ -

وَعَلَّقْتُ بِأَطْرَافِ حَبَالِكَ أُنَاسِلَ وَلَا بِي خ

عَلَّقْتُ - بفتح عین ممله و لام مشدده از باب تفعیل و مصدر آن
 تعلیق است یعنی آویختن - و حبال - جمع حبل است یعنی ریسمان
 چنانچه گذشت و مراد از آن میتوان بود که وجود مقدس پسر خدا و آل
 الهما را آن سرور بوده باشد که تولا و دوستی ایشان فرض عین برتر

عالمسان بنیاد به این است شعاعه فرموده است چهل را برای ایشان از
این حیثیت که متمسک بدیشان سبب ترقی و نجات ابدیست -
اَنَامِل - جمع اُغله و اُغله سرانگشت است (افعل با طلاق و مره
و حمزه و عینه) یجمع علی افاعل - نحو اصبع اصابع و اُغله
اَنَامِل و آجد اجادل - و لا و - کبر و او بمعنی دوستی یعنی
از نخته ام با طرف ریمانها و سایل تو سرانگشتان دوستی خود را و
ماصل مقصود متمسک و تثبیت بوسایل تقرب حضرت امدیت است

فَاَصْفَحَ اللَّهُ عَنْكَ كَانَا جَرْمَتَهُ مِنْ ذَلَالِي وَخَطَايَا

یعنی پس در گذر خداوند از آنچه یافت شده از لغزش و خطای من
صَفَحَ - بمعنی در گذشتن است و فاو د آن فاو نصیب متعلق بشبه مستغفار
از سابق بتقدیر آن قرعت باب رحمتک و علققت باخلاف حیاکت
فاصفح است - یا الهی عن جرائمی و ذللی و خطای و کانی نا قصد
و من در من زلی بیانی و ذلک بمعنی لغزش و افتادن - و خطا و
مقصود او ممد و ذل نقیض صواب را گویند - پس خلاصه هر گاه در
رحمت - برای تو را گویند ام بدست امید واری خود و پناه آورده
تو و متمسک شده ام بوسایل تقرب تو پس در گذر خداوند از آنچه یافت

وَاقْبَلْهُ اللَّهُ مِنْ صِرْعَةٍ رِدَائِي وَخَشَعَتِ بِلَايِي
فَاِنَّكَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَمُعْتَمِدِي وَرَجَائِي
فِي مُتَقَابِلِي وَمُتَوَا

یعنی در گذاردن از در افتادن من از پا و بگوشت من بدستی که قوی می‌دست
و مسل اعتماد من و امید من و نهایت آرزوهای من در دار دنیا و دار عقبی
اقاله - یعنی در گذشتن است. مشتق از باب الفاعل است بر وزن
اقتنی و از قنی چه هیکل اصل این قنی رینجا یعنی بفعل که حرف قی باشد
بسیب التقاء ساکنین حذف می‌شود - و صیرعه - بکر و فتح صاء
مهمه یعنی افتادن و مصرع اسم مکان از او است - و دد - آء بفتح و آء
مهمه و الف مقصوره یعنی بلاکت - و در بعضی نسخ - داد بکسر و الف
مهمه و دبه دیده شده و آن معنی نباشد است معروف که در هنگام نماز بدو ش
گیرند در این صورت افتادن کنایه است از عدم قیام بطاعات و
کلمه فاء و رفانک فاء تعلیل است - و ستید - یعنی واجب
الاطاعه است و معانی آن گذشت - و مولا بالف مقصوره یعنی
یار و ناصر و معانی دیگر هم دارد ولی اینجا یعنی سید میباشد و مقصد
اسم مفعول از باب افتعال یا اسم زمان و مکان از همین باب محل اعتماد
و تکیه گاه است و رجاء بالف مهمه و ده یعنی امید و منا بالف
مقصوره و معنی آرزو - و منقلب - اسم مکان است یعنی محل انقلاب
و رجوع و عبارت است از دوز دنیا و مشوا بالف مقصوره اسم
مکان است یعنی محل اقامت و ارامگاه و عبارت است از دار عقبی

إِلَى كَيْفَ تَطْرُدُ مَسْكِينًا إِلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ

هنا و بنا - یعنی ای خداوند من پناه بفرمائی و در گردانی
مسکین و کدائی را که پناه آورده باشد بجانب تو در حالتیکه ازین

از گناهان خود بوده باشد - کَيْفَ - کلمه استفهام است بجهت انکار و
 طرد یعنی رد نمودن و دور گردانیدن و صیغه مجهول بحسب
 لغة مفعل است و بجهت مبالغه یعنی دایم بسکون مثل منطبق که معنی دایم منطبق
 نقل نموده اند از آن معنی یعنی کسی که ساکن گردد اینده است او و افرو
 دبی پسیری و فرق میان سبکین و فقیرانست که سبکین کسی است که دارای
 هیچ چیز نباشد و فقیر کسی است که ثروت کافی و دوائی نداشته باشد و
 معنی بعکس این گفته اند و معنی اول السبب در این مقام است و کلمه
 امثال التفهنة فكانت يلسا كين لعلو في البحر و معنی ثانی
 است - و التَّجَاءُ - معنی پناه بردن مصدر باب افتعال و صیغه المثنوی
 متعلق است بالتَّجَاءُ بابه هاء و هاء و پ یعنی گریخته است
 و حال واقع شده از فاعل التجاء و مراد از توبه و بازگشت بسوی خداوند است

أَمْ كَيْفَ تَحْيِيَّتُ مَسْتَرْشِدًا قَصْدًا إِلَى جَنَابِكَ سَاعِيًا

یعنی آیا محروم میگردانی یا بلکه چگونه محروم میگردانی طالب راه راستی را که
 روی آورده باشد بجانب تو در حالیکه شتاب کند است - أَمْ - بر دو
 قسم است متصله و منقطعه اما متصله بجهت اتصال معنی لا حق است بسابق و در
 این صورت واقع نمی شود مگر بعد از حرف استفهام چنانچه در این عبارت
 شریفه واقع است بعد از کيف که معنی استفهام و استنکار است و در اینجا
 استعمال آن متصله است و اما منقطعه پس آن معنی بل بجهت اضراب و انتقاد
 است از معنی کلام سابق یعنی کلام لاحق و نوع کيف بعد از آن برای تاکید
 و مبالغه است و در استفهام - تَحْيِيَّتُ - فعل مستقبلي مخاطب از باب

تَقْنِيلٌ وَصَدْرُ آن بَعْنِ مَحْرُومٌ سَاخُنٌ وَعَدَمٌ بَارِي هَسْتُ فِي الْجَمْعِ -
 خَيْبَتِ الْغَايِبُونَ هُمُ الَّذِينَ قَالَهُمُ الظُّفُرُ بِالْمُطْلُوبِ
 وَالْخَيْبَةُ الْحُرْمَانُ وَالْخُسْرَانُ وَخَيْبَةُ اللَّهِ بِالتَّشْدِيدِ
 جَعَلَهُ خَائِبًا خَطَرًا - مُتَرَشِّدًا - طَالِبٌ رَاهِ رَاسِتِ الرِّشْدِ
 خِلَافُ الْغَيْبِ وَالْقَضَالِ وَفَسْرٌ بِاصْنَابِهِ الْحَقُّ - سَاعِي شَبَابٍ
 نَائِنِدٌ وَسَالِعِيًا - دَرَايَنجَا حَالٍ دَاقِعٌ شَدِيدٌ هَسْتُ اَزْ فَاعِلٍ فَقْدِ

أَمْ كَيْفَ تَزِدُّ ظِمْنَا وَوَدَّ إِلَى حِيَاضِكَ شَارِبًا
 يَعْنِي بِكَ حَسْبُكَ وَدُنْيَا وَبِرْسِيكَ دَانِي تَشْنُ رَاكِدٌ وَارْدُ شَدِيدٌ هَسْتُ
 دَرِیَا بَارِی رَحْمَتِ بِلِی بَا یَانِ تُو دَرِ حَالِ تَسْكِيكِ چَشْمِ هَسْتُ بَارِ شَدِيدِ جَرَعِ اَزْ
 زَلَالِ رَحْمَتِ تُو - ظِلْمَانِ - بَعْنِ تَشْنُ هَسْتُ - وَحِيَاضُخْ -
 جَمْعُ حَوْضِ هَسْتُ مَرَادُ اَزْ اَنْ بَجَارِ رَحْمَتِ اَلِی هَسْتُ - وَبَشَارِدِهَا
 حَالِ هَسْتُ اَزْ فَاعِلٍ وَدَدٌ بِتَقْدِيرِ طَالِبِ الشَّرْبِ -

كَلَّا وَحِيَاضُكَ مُتَرَعَّةٌ فِي خَنْكِ الْمَحْوُلِ بِبَابِكَ
 مَفْتُوحٌ لِطَلِبِ وَالْوُغُولِ - يَعْنِي نَهْ چَشْمِ هَسْتُ كِه
 كَمَانِ مَایُوسِی كَرْدِه بَاشْمِ دَرِ دُنْيَا وَمَحْسُورِ سَازِی وَحَالِ اَنْكِه حَوْضِ بَارِی
 رَحْمَتِ تُو اَزْ زَلَالِ رَحْمَتِ پَرِو مَالِ مَالِ هَسْتُ دَرِ مَعْنِی فَشْكِهَا یَا دَرِ خَشْكِهَا
 زَمِنْ تَنَكُّ وَدَرِ رَحْمَتِ مَرَایِ تُو بَا زِ دَكُشُودِه هَسْتُ اَزْ بَرَایِ طَلِبِ
 كَرْدَنِ دُنْيَا هَسْتُنْ - كَلَّا - كَلَّا رَدْعِ هَسْتُ يَعْنِي نَهْ چَشْمِ هَسْتُ
 مُتَرَعَّةٌ - بَقْعٌ رَا وَصِیغَةُ مَفْعُولِ اَزْ بَابِ اَفْعَالِ بَعْنِ مَعْلُومِ دَرِ كَرْدِ

رَجَاءُ الْفَلَاحِ

شده - اَنْزَعِ الْاَنَاءَ اَمْلَاةُ الْمُنَجَّدِ - ضَنْكَ بِمَعْنَى ضَيْقٍ
وَتَشْكِي هَيْتَ - وَفِي الْجَمْعِ فِي الدُّعَاءِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِيْ مِنْ
كُلِّ ضَنْكَ مَخْرَجًا اَيْ مِنْ كُلِّ ضَيْقٍ - مُخَوَّلٌ - جَمْعُ مَحَلٍّ
بِفَتْحٍ مِيمٌ وَسُكُونٌ حَادٍ يَسُورُ وَشَكْلُ زَيْنٍ رَاكُوْنٌ مَحِلٌّ يَعْنِي اَجْدَبُ الْاَرْضِ
بِمَعْنَى مُخَوَّلٍ وَزَيْنٌ قَلْبٌ وَقُلُوبٌ وَاضَافَهُ ضَنْكَ بِمَحْوَلٍ اَضَافَهُ لَا يَمِيهَ
وَمَرَادُ اِذَا اَنْ اَوْقَاتٍ كَمْ اَبَى وَشَكَتْ سَالِي هَيْتَ وَكُنَايَةُ هَيْتَ اِذَا
قَاتِي كِهْ اَبْوَابِ حِمَّتْ وَرَافَتْ مَسَدٌ وَدَبَّاسَتْ وَكَسَى رَاكِبٌ شَفَقَتْ وَ
رَافَتْ نَبَاشَتْ - وَغُؤْلٌ - بِمَعْنَى دُخُولٍ اسْتَدْرَجَتْ وَتَوَارَى شَيْءٌ
وَرَانٌ - وَغُلٌّ لَغِيْلٌ وَغُؤْلٌ وَغُلٌّ عَلَى الْقَوْمِ دَخَلَ عَلَيْهِمْ
فَشَرِبَ مَعَهُمْ مِنْ غَيْرَانِ يَدْعَى - الْمُنَجَّدُ -

وَأَنْتَ غَايَةُ السُّؤْلِ وَنِهَآيَةُ الْمَأْمُولِ

وَفِي بَعْضِ النُّسخِ - وَأَنْتَ غَايَةُ الْمَسْئُولِ - يَعْنِي تَوَلَّى غَتَايَ مَطْلُوًّا
وَحَوَاسِقَهُ شَدَّ وَنَهَآيَةُ مَأْمُولٍ وَامِيْدٌ دَاشْتَهُ شَدَّ كِهْ فَوْقَ تَوْ مَطْلُوْبٍ
وَامِيْدِيْ نَيْتَ - سُّؤْلٌ - بِفَتْحٍ مِيمٌ مَعْلَمٌ وَسُكُونٌ هَمْزَةٌ تَزِيْرٌ بِمَعْنَى
مَسْئُولٍ اَيْ كَقَوْلِهِ - لَقَدْ اَوْتَيْتَ سُّؤْلَكَ يَا مُؤَنِّسِيْ اَيْ
مَسْئُوْلَكَ - وَدَرِ بَعْضِ النُّسخِ هَيْتَ مَسْئُولٍ اِسْمٌ مَفْعُولٍ اَزْ سُلِّ سَيْلٌ مِثْلًا

اَللّٰهُ هِيْدِهِ اَزِمَّةٌ نَفْسِيْ عَقْلُنَهَا بِعَقَالٍ مِثْلِكَ

يَعْنِي اِيْجِدْ اَوْنَهُ مِنْ اِيْنِ هَمَارِ اَيْ نَفْسٍ كَرَشٍ مِنْ كِهْ بَسْتَهُ اَمْ اَنْهَارِ اَبْرِ سِيْمَانِ
اَيْ مِثْلِكَ وَارَادَهُ تَوْعِضُ تَقْوِيْفِضٍ وَالتَّكَاثُلُ اَمُوْرٌ هَيْتَ بِجَزَائِرَتِ بَارِيْعَا

جل اسم - اَزْمَتَة - جمع زمام است بمعنی مهار عقل بمعنی ربط و بستن بعیر
از باب عقل یقین و هر دو باب آید و اما بمعنی ادراک بکبر عین آید
افلا تعقلون - عَقَال جمع عقل است - المبخد عقل جبل
فَيُقَدُّ بِهِ الْبَعْرِ فِي وَسْطِ ذُرَا عِبِه - ریمانی که بدان دست
شتر را بندند -

وَهَذِهِ أَعْبَاءُ ذُنُوبِي دَرَأْتُهَا بِرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِي
یعنی این است بارهای گناهان من که دفع کرده ام آنها را برحمت و رافت
و مهربانی تو - أَعْبَاءُ - بفتح همزه جمع عباء است بکبر عین و سکون
باء بمعنی بار العباء بقتل و احوال ج اعباء - المبخد و اضافه اعباء
بذنوب اضافه بیانیه است - دَرَأْتُ بمعنی دفع است و باء در بر حمت که
شاید سببی باشد و شاید باء استعانت باشد -

وَهَذِهِ أَهْوَاءُ الْمُضِلَّةِ وَكَلَّتْهَا إِلَى جَنَابِ لُطْفِكَ
یعنی این است خواهش های گمراه کننده من و اگر نمودم آنها را بساحت
لطف تو أَهْوَاءُ جمع هوا است بمعنی میل و میل بیهشیات و خواهشها
و مضلله بمعنی گمراه کننده - وَكَلَّتْ بفتح واو و سکون كاف بمعنی
واگذاشتن - وَلُطْفُ امریت که سرتب بطاعت و مبعده از
معصیت بوده باشد و بحسب لغة مطلق مهربانی و رحمت را گویند

فَاَجْعَلِ اللَّهُمَّ حَسْبِيَ هَذَا اَنَا ذَلَّ عَلَى بَضِيَاءِ الْمَدَى
وَالسَّلَامَةِ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا - یعنی هرگاه آخرین

پس بگردان بار خدایا این صبح را فرود آینه بمن بار دشمنانی
را بنمای و سلاست در دین و دنیا تشبیه فرموده صبح و حصول
صبح را بجه اشراق و علوان و یافتن افتاب در آن زمان -
نزول نازلی از علو و استعاره فرموده نزول را از برای آن و این قسم استعاره
استعاره تبعیه است و میتواند بود که اسناد نزول بصبح بطریق تجرید
عقل باشد بلاست ظرفیت و مراد نزول ملاک باشد در آن فاء فیضیه
در فاعل و متعلق است بشبه و از فقرات سابقه فاعل یعنی
گردانیدن - و صبحا حی - مفعول اول آن - و نازل لا مفعول ثانی
آن - و علی - ظرف لنو و متعلق بنازلاً و باء در ضیاء الهدی
باء ملاست و معاجبت و در محل حال واقع است از فاعل نازل و ضیاء
ضیاء و بهی اضافی مشبه به است بشبه و میتواند بود که بهی تشبیه
باشد بافتاب بطریق استعاره کنیه و اضافه ضیاء بان علی سبیل
التخییل باشد و بهی یعنی رستی است و راه نمائی و جمله و التسلط
فی الدین و الدنیا عطف است به ضیاء الهدی -

وَمَسَائِلُ جَنَّةٍ مِّنْ كَيْدِ الْعِدَىٰ وَوَقَايَةُ مِنْ

مردیات الهوی - یعنی بگردان شب را سپری از مکر دشمنان
و نگاه دارنده از هلاک کتده های هوس - جنة - بضم جیم مجرور
نوع شده یعنی سپر است - و عیدی بکبر عین و قصر جمع عده است
مانند اعداء و در بعض نسخ کیده الاعداء ضبط شده است و مردیات یعنی
مهلكات و اضافه آن بهوی اضافه بیانیه است -

فَاتَّكَ فَاذْكُرْ عَلَى مَا تَشَاءُ تُنَوِّتُ الْمَلَائِكَةُ مِنْ قَشَاءٍ وَتُفَرِّجُ
الْخِلَافَ مِنْ قَشَاءٍ - پس بدستگاه قوی توانا بر آنچه بخواهی دعا
میزدانی پس بدی پادشاهی را هر که میخواهی بدستگیری پادشاهی را از

هر که میخواهی -
و تَنْصُرُ وَمِنْ تَشَاءٍ وَذُلُّلٌ مِنْ تَشَاءٍ - و غریب میگردانی هر که
را که میخواهی و غوار میگردانی هر که را که میخواهی -
بِسْمِ اللَّهِ يُغَيِّرُ أَمْرَكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - بدست قدرت
دست خیر و نوبی محقق که تو بر هر چیز توانائی -

تَوَجَّعَ اللَّيْلُ فِي الظُّلُمِ وَتَوَجَّعَ الظُّلُمُ فِي اللَّيْلِ
و تَخْرُجُ النُّجُومُ مِنَ الْمَنِيَّةِ وَتُخْرِجُ الْإِبْهَمَ مِنَ الْبُحَى وَتُرْزَقُ
مِنْ تَشَاءٍ بِهَرَجٍ سَابٍ - و در اصل میوای شب را در روز
در روز در شب و بیرون میآوردی زنده را از مرده یعنی بخون را
از کفر فرموده را از زنده کافر را از مؤمن و روزی میدهد همی پس
و میخواهی بدون اندازه و شمار ای محاسبه و باز خویشی تلبیه
و بخوانی اقباس را از کلام خداست و اقباس تقنین بخشم و نشر است اقباس
از آن بزرگه آنکه از قول خداست اقباس و دعا با آنکه گفته میشود و خدا
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اجْعَلُوا سُبْحَانَ رَاقِعِ شَهْرٍ هَسْتِ وَرَغْلِبِ وَدَعَا
از دست ۴ و این دلیل است بر جواز در مواقع دعا و مواعظ و شهادت خدا و
الاجزائی در شعر و در غیر این موارد دفعی یافت نموده - و شیخ محمد بن ابی
علی از اصحاب باره در شرح بدیهه گفته است اقباس بر دست قسم است

۱- محمود مقبول ۲- مباح مبدول ۳- مردود مردول - اول آنچه بود
نوده باشد در خطب و مواعظ و عهود و مدح پیغمبر و آل او ۴- دوم در
غزل و صفات و قصص و رسائل و نحو اینها ۵- پس بر دو قسم است
یکی آنچه خدا نعمت بخود داده مثل **إِنَّ إِلَيْنَا أِيَابَهُمْ** دوم -
تفنیس آیه در معرض بزل و خف و لغو بالله من ذلک و با وجود
این هنوز مستندی برای این تفنیس هم بنظر نرسیده و در این مقام بسط
کلام سبب طول و مثال است زینجا کفایت است . -

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ .

یعنی خدایا اگر تو از جمیع چیزها بزرگتر لایق و سزاوار ساخت قدس
و عظمت تو نیست پاک میکنم تو را ای خداوند مستجمع جمیع صفات و کمالات
و در آنکه متبسم بجهانهای تو بر نعمت تو فائق که من غطا و فرموده . -

**مَنْ ذَا يَعْرِفُ قُدْرَتَكَ فَلَا يُخَاوُكَ وَمَنْ ذَا يَعْلَمُ
بِأَنَّكَ فَلَا يَهَابُكَ .** یعنی کس است که بشناسد قدرت
تو را و ترسد از تو در بعضی نسخ **قُدْرَتَكَ** می باشد یعنی کس است که
بشناسد قدر و بزرگی تو را و ترسد از تو و کس است که بداند که تو هستی
پس نترسد از تو در اینجا حضرت صلوات الله علیه شاید گفته فرموده خوفا
همان خشیت که که ناشی از علم باشد **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**
فَلْيَنْبِئْهُمْ - خدا در این مورد یعنی الهی می باشد و عرفان در عرفان
شیء است و اخش از علم و نشاء او انکار است . -

الْفَتْ بِقُدْرَتِكَ الْفِرْقَ وَفَاقَتْ بِرَحْمَتِكَ الْفَلَاقَ

یعنی الفت وادی و فراهم آوردی بقدرت خود و در بعضی نسخ بمشیتت
بشیت خود) طوائف مختلفه عالم را و شکافتی برحمت خود صبح را یعنی
ظاهر ساختی (و در بعضی از نسخ بفتد و ذلک الفلق) صبح را و جدا
کرد ایندی و بیرون آوردی آنرا از ظلمت شب - و آنزوت بکرمک
دیا بیتی الغسق - و نورانی گرد ایندی بکرم خود تاریکی های شب را

وَأَنهَرْتَ الْمِيَاهَ مِنَ الصَّيِّخَةِ خَيْدًا وَاجْجَا

و روان گرد ایندی آبها را از سنگینی برب سلب گم در حالتیکه بعضی ثمرین
و ترشکوار و بعضی تلخ و ناگوارند - اینها بعضی روان گرد ایندن است
صم - بضم صاد ممد و تشدید یم صعب و سخت بختی که چیزی نفوذ
در آن نتوان نمود و از اینجا است که گریه اسم گویند - صیبا خید جمع
میسجد است و میسر سنگ محکم را گویند و عطف بیان صم واقع شده

وَأَنزَلْتَ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا -

فرستادی از ابرها ابی را که بسیار ریزان است - ای من السحاب
التي تقصر كن السحاب تحمیل الماء ثم بعصر الرياح فتیل الماء
كما یسبل بعصر الثوب

وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِبَرِيَّةٍ سِرَاجًا وَهَاجًا -
مِنْ غَيْرِ أَنْ تَمُوتَ فَمَا ابْتَدَأَتْ بِهِ لُغُوبًا وَلَا عِلَاجًا

یعنی و گرد ایندی آفتاب و ماه را از برای خلایق چراغ بسیار درخشان

مرآة الفلاح

بدان آنکه مرغوب شوی و آنچه ابتدا بآید کرد و مقرب به رخ و جاره را
برایشه - بمعنی غلبه است سیراج - چراغ - و هاج - درشته
میاست بکار بردن - مرغوب شدن کاری شدن - لغزوب به رخ بقیه
است این علاج چاره و دو حجت است اعتبار از آیات سوره بنام میا شد و کلام
اعتباس در جملات قبل در ترجمه اتقوا لیلة الیل فی المنهار الذ

فَإْمِنْ تَوَحُّدٍ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ وَفِي سَعْيَادَةٍ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ

یعنی پس از یک تنه و یگانه شده است عزت و بقا و مشهور نموده است
بنده گان خود را سبب موت و فنا - و توحید - یگانگی است عزت بمعنی
ندیدن بجا پائیده کی و از متمایز لفظ عباد یعنی بنده گان به موت ملکی است که بنده
بنده چون مشهور باشند باقی حلق بطریق اولی و نظایر این بسیار است -

سَمِعَ اللَّهُ نِدَائِي وَاجْتَبَانِي وَاجْتَبَانِي

وَأَسْمِعْ نِدَائِي وَحَقِّقْ بِفَضْلِكَ آمَلِي وَرَجَائِي

مفردان اجابت فرمای دعا را و بشنو فرماید و ندای مرا - مراد شنیدن
اجابت است چنانچه در سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ - و دعا لا یسمع
و سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا - همین معنی محفوظ است و حَقِّقْ یعنی محقق
و نیز و سَمِعَ فرمای بفضل خودت آرزو و امید مرا -

يَا خَيْرَ مَنْ دَعَا لِحَشْفِ الضِّيرِ وَالْمَأْمُولِ لِكُلِّ عَدُوٍّ

یا آنکه آنکه دعا حاجتی - ای بهتر سیکه خوانده شده است برای دشمن

بد حال و فاقه و بهر کیسه سپید داشته شده را اگر با مول عطف بر خیر باشد
برای هر دشوار و آسان - تَلَبُّبُهُ - خیر افضل تقضیل است
و در اصل اخیر بوده و همچنین شرمه از کثرت استعمال محذوف شده - کشف
الضرر بر ما مول مقدم داشته شده برای اینکه دفع مضرت اہم است
از عیب منفعت و مراد از عیب مطلب صعب المال و مراد از لیسر مطلب سهل
المال و ممکن است تقدیر چنین باشد لِیُکْمِلَ دَفْعُ عَرِّ وَ حَبِّ سِرِّ باشد
و بِكَ یَعْنِی لَا یَغْرُکَ - پس معنی نیست بسوی تو فرو داد و دم حاجت
خود را و این اسم مقاصد خواننده است -

فَلَا تُؤَدِّبْنِ مِنْ سِنِّي مَوَاهِبِكَ خَائِعًا يَا كَرِيمًا كَرِيمًا
یا کَرِیم - پس در سفر مایار و میفرمائی مرا از مواهب بخشش باری
رفیع خود نویسد ولی بهره ای بخش کنده ای بخش کنده ای بخش کنده
و در سنخ سجد هم مجار دارد - وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و در بعضی نسخ دیگر بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
و در دو نسخه دیگر - وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
هیرین - و دعای سجد را نیز مرحوم مجلسی ره بیان فرموده -

سَجْدٌ لِقَوْلِ اللَّهِ قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ
وَ عَقْلِي مَغْلُوبٌ وَ هُوَ إِلَهِي غَالِبٌ وَ طَاعَتِي قَلِيلٌ وَ
مَعْصِيَتِي كَثِيرٌ وَ لِسَانِي مُقَرَّرٌ بِالذُّنُوبِ فَكَيْفَ خَلَقْتَنِي
يَا سَيِّدَ الْعَالَمِينَ يَا عَلَّامَ الْغُيُوبِ يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ

اعْفِرْ ذُنُوبِي كُلَّهَا بِحَرَمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ يَا غَفَّارُ
يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ -

تمام شد بسم الله تعالی وانا الا حق محمد جعفر الشیر

بجای شیخ آقا عفی عنه یوم بخرا

بر حسب خواهرش آقای آقا میرزا علیخان شکری این دو
دعاء در وقت طبع محقق شد یکی دعائست که نقل فرموده آنرا صاحب غایه
المرام که آن کتاب ترجمه شده است ستمی بکفایته انحصام - رد آیت ۳۸
سی و هشت از باب سی و نهم و از آن هفتاد حدیث مروی از عامه است
از حموی با سند خود از امام حسین علیه السلام خبر طولانی است تا آنجا
که میفرماید ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله آن دعا که ام است فرمود
چون از نماز فارغ شوی پیش از آنکه از جای خود برحسری بگویی -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ
وَسُكَّانِ سَمَوَاتِكَ وَآرَضِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ
أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقْتَنِي مِنْ أَمْرِ عُسْرٍ أَسْأَلُكَ
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُجْعَلَ لِي مِنْ

عُسْرِي لَيْسًا - چون این دعا را بخوانی خداستغاثی کارهای

مشکل ترا آسان کند و سینه ترا پراز علم و حکمت گرداند و در وقت مرگ
زبان ترا بگوید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گویا که تا آخر عمر دوزم
و عاقبت که کفنی ده پسند حسن و ایت کرده از حضرت باقر علیه السلام
که فرمود کمتر چیزی که کفایت کند است ترا از دعا بعد از فریضه نیست که بگویی

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ
وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ اللَّهُمَّ
إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتِكَ فِي أُمُورِ كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ
مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ وَشَيْخِهَا
وَرَجُلِهَا الْمُتَيْنِ فرموده بحسب این خبر آید از سایر دعای های دارنده
کفایت دارند است - انتهى -

و از شیخ شهید منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
هر که خواهد که خدا او را در قیامت بر اعمال بد او مطلع نگرداند و دیوان
کتابان او را نکشاید باید که بعد از هر نماز این دعا را بخواند -

اللَّهُمَّ اِنْ مَغْفِرَتِكَ اَرْحَمُ مِنْ عَمَلِي وَ اِنْ رَحْمَتِكَ اَوْسَعُ
مِنْ ذَنْبِي اللَّهُمَّ اِنْ كَانَ ذَنْبِي
اَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِي اللَّهُمَّ اِنْ لَمْ اَكُنْ اَهْلًا اَنْ تَبْلُغْ
رَحْمَتِكَ اَهْلًا اَنْ تَبْلُغَنِي وَ تَشْعِنِي لِأَنَّهُمَا وَسَعَتْ كُلُّ
شَيْءٍ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ -

کثیر مشاکین قل - بدست یاری اقامه نماز است خداوند
در مطبوع سعادت بطبع و تپید







سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی

بحمد لله و المنة دعاء صباح منقوله از

حضرت مولی الموالی

علی علیه السلام

با شرح بقلم آقای حاج شیخ آقا طبع گردید

امید است که مؤمنین ورد با مداد خود قرار داده

شارح و بانی طبع و هر کس خدمتی در طبع آن کرده

از دعا فراموش ننمایند

